

درباره محمود درویش که از تراژدی، حماسه و امید می‌سرود

شاعر بهار فلسطین



ماطفه جعفری خبرنگار گروه فرهنگ

محمود درویش شاعر شناخته‌شده فلسطینی است که این روزها که می‌گذرانیم باعث می‌شود بیشتر یاد او و شعرهایش بیفتیم. او با وجود نگاه‌هایی که داشت، پای وطنش ماند و برای وطن سرود. هر طور که این شاعر را نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که محمود درویش همان شاعر شریف و عاشق فلسطین و سرسپرده آزادی است که هرگز از حساسیت‌های خویش نسبت به آرمان‌های انسانی دست‌بردار نیست. درویش در گفت‌وگویی که با روزنامه فرانسوی لیبراسیون داشته گفته بود: «شعر با سلاح جنگی به مصاف جنگ نمی‌رود، بلکه با موشک‌های بلاغی هواپیماهای جنگی را ساقت می‌کند.» در صفحه امروز از محمود درویش گفته‌ایم و زمانه و روزگار زیستنش را بررسی کرده‌ایم. محمود درویش در گفت‌وگویی گفته بود: «به یاد دارم که شش ساله بودم. در دهکده‌ای آرام و زیبا زندگی می‌کردیم. خوب به یاد دارم. در یکی از شب‌های تابستان، که معمولا عادت اهل ده این است که روی پشت بام بخوابند. مادرم ناگهان مرا از خواب بیدار کرد و دیدم که دارم با صدها تن از مردم دهکده در میان بیسه‌ها فرار می‌کنیم. گلوله‌های سربی از روی سر ما می‌گذشت...» درویش و خانواده‌اش از تهاجم صهیونیست‌ها می‌گریختند. او بعد از آن به‌بهارا با هم‌راه خانواده‌اش از شهر و روستای سرزمین‌شان بیرون رانده شدند و به اردوگاه‌های آوارگان در جنوب لبنان رفتند. زمانی که ۱۴ ساله بود، در شهر حیفا به زندان افتاد و از آن پس مرتب گرفتار پلیس بود. باید مرتب خود را به صورت هفتگی معرفی می‌کرد.

می‌گویند که اشعار محمود درویش دو موضوع عمده دارد؛ عشق و سیاست. سرودن را از زمانی که در مدرسه در حال تحصیل بود شروع کرد و نخستین مجموعه آثارش در سال ۱۹۶۰ منتشر شد، یعنی زمانی که تنها ۱۹ سال داشت. با دومین مجموعه‌اش، برگ‌های زیتون (اوراق الزیتون) ۱۹۶۴ به عنوان یکی از شاعران پیشرو شعر مقاومت شناخته شد. درویش به حزب کمونیست اسرائیل پیوست و در بخش رسانه‌های این حزب از جمله روزنامه‌های متعلق به حزب الاتحاد و الجدید کار کرد و بعد از مدتی سرریز مجله‌ی الجدید شد. او بارها به اتهامات مربوط به اظهارات و فعالیت سیاسی توسط نیروهای اسرائیلی، دستگیر شد. او ابتدا سال ۱۹۶۱ و سپس در سال‌های ۱۹۶۵، ۱۹۶۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۶۹ بازداشت شد و تا سال ۱۹۷۰ در تبعید زندگی کرد. او حتی اجازه خروج از خانه‌اش را نداشت و پلیس بعضی شب‌ها به‌طور ناگهانی به خانه‌اش می‌رفت تا مطمئن شود که جایی نرفته است. درویش در همان سال به قاهره نقل مکان کرد و به سازمان آزادی‌بخش فلسطین پیوست، سپس به لبنان رفت و در موسسات انتشاراتی سازمان آزادی‌بخش فلسطین مشغول به کار شد.

شاعر وطن

او را شاعر وطن می‌نامند و علتش را هم این بیان می‌کند که در صداها شعری که در طول نزدیک به پنجاه سال از او منتشر شده، پشتیبانی و خشم عمیق فلسطینیان ساکن در داخل و خارج از مرزهای اسرائیل و سرزمین‌های اشغالی در کرانه باختری و نوار غزه بیان شده است. درواقع موضوع اصلی در شعرهای درویش مفهوم وطن است. برای همین در میان حامیان فلسطین در سراسر جهان عرب چیزی شبیه به یک قهرمان شناخته شده و هر جا اشعارش خوانده شده هم با احترام زیاد و ستایش از آن استقبال می‌شود. او پس از بازگشت به دولت تازه‌تاسیس اسرائیل، شروع به نوشتن شعری کرد که نشان‌دهنده حس نابودی و تبعید بود که مشخصه تجربه‌اش در فلسطین است. درویش به زبان عربی می‌نوشت و احساسات شدید آثار او الهام‌بخش کسانی بود که در خاورمیانه نگران بودند مبادا زبان عربی رو به زوال برود.

گله از افراط در تأویل سیاسی شعر

از گفت‌وگوهایی که با او شده است، یک موضوع خیلی پرنرنگ شد و آن هم گلابی‌ای بود که از نگاه منتقدان به شعرهایش داشت و در گفت‌وگویی که با حسین بن حمزه در الاخبار انجام داده گفته است: «خواستم من این است که با من چون یک شاعر برخورد شود، نه شهروندی از فلسطین که شعر هم می‌نویسد! من از افراط در تأویل سیاسی شعر گله‌مندم. نقدی که به کاستی‌های شعرم خرده می‌گیرد، اقتدر آزاده‌ام نمی‌کند که نادیده انگاشتن نکاتی که در شعرم باید دیده شود، مثل اینکه جایگاه آن در شعر امروز عرب چیست و پریش‌هایی از این دست، اما وقتی تو شعاری فلسطینی باشی، فقط و فقط از یک موضوع می‌نویسی؛ فلسطین!»

با وجود اینکه تعریف‌ها از او زیاد بود اما هیچ وقت تحت تأثیر این حرف‌ها قرار نمی‌گرفت و خودش را امتداد ضعیفی در شعر اعتراض و مقاومت می‌دانست. در گفت‌وگو با محمد دکروب در سال ۱۹۶۸ قبل از انتقالش به مصر در پاسخ به سوالی درباره کسانی که موقعیت او را در دنیای شعر و ادبیات متزلزل می‌کردند، گفت: «من خود را امتداد ضعیفی از اشعار اعتراضی و مقاومتی جهان، از شاعران جاهلی گرفته تا ناظم حکمت، لورکا و آراگون می‌دانم که تجربه‌هایشان را در شعر و زندگی خود اجرا کردم و مرا با انرژی معنوی زیادی کمک کردند. شعر مقاومت آن‌گونه که من آن را درک کرده‌ام، جلوه‌ای از پذیرفتن واقعیتی است که در دنیای اطراف در حال بروز است؛ شعری مملو از احساس و شناخت عمیق از ادامه این واقعیت و ضرورت تغییر آن و باور اینکه می‌توان آنها را تغییر داد. این شعر معمولا با بیان درد و ظلم آغاز می‌شود و سپس به بیان اعتراض و پذیرفتن واقعیات می‌پردازد. اما برای اینکه این شعر کارکرد خود را داشته باشد، باید تغییراتی ایجاد شود و این شعر به تئوری‌های انقلابی دارای محتوای اجتماعی مسلح شود و این‌گونه به شعری مردمی تبدیل می‌گردد. شعر مقاومت طبیعتا شعری انقلابی است. شاعران کم‌توان در این شعر نابود می‌شوند، چراکه بازی هنر و ادبیات در این نوع شعر خیلی بیشتر و با اهمیت‌تر از سایر انواع شعر است. شاعر باید با واقعیات اطراف خود درگیر شود و آنها را آزادانه و با بیانی صریح همسو کند. به نظر من یکی از مهم‌ترین ابزار درک شعر مقاومت، ضمیر پاک انسانی است. چراکه فریاد انسان مظلوم در هر نقطه از جهان شنیدنی است و به مرز جغرافیایی خاصی محدود نمی‌شود. ظلم، زندان و قتل، واقعیات ضدبشری هستند که در هیچ مرز جغرافیایی محدود نمی‌شوند و مقاومت انسان‌ها در برابر این شرایط از شاهکارهای انسانی است. شعر مقاومت معمولا حساسیت شدیدی نسبت به تاریخ برای اثبات ادعای خود و حقانیت آن و تضعیف ظلمی که در حال انجام است، دارد.»

شعری که سرانجامش زندان بود

یکی از مشهورترین اشعار درویش قطعه‌ای است به نام «بنویس؛ من عربم» یا «شناسنامه». درویش در این شعر دیدگاه یک فلسطینی ستم‌دیده از نیروهای صهیونیست را روایت می‌کند. این شعر مستقیما نیروهای صهیونیست را خطاب قرار داده است، از زمان انتشار این شعر در سال ۱۹۶۴، هم باعث غرور فلسطینی‌ها بود و هم به دلیل کاهش در هویت عربی-فلسطینی با انتقاد اسرائیل مواجه شد. در سال ۱۹۶۵، درویش شعر خود را با صدای بلند در یک سینماي شلوغ در ناصره خواند که به‌سرعت گل کرد، اما او اندکی پس از آن دستگیر شد. انتقادها پس از آن افزایش یافت که این شعر به زبان عبری در یک برنامه رادیویی اسرائیلی با صدای بلند خوانده شده است. ماه‌ها پس از خواندن این شعر، رهبران سیاسی اسرائیل با حمله به این شعر، درویش را به یهودستیزی متهم کردند. کارت شناسایی/ بنویس!/ من عربم/ شماره شناسنامه‌ام پنجاه هزار/ هشت فرزند دارم/ و نه‌مین‌شان، در تابستان آینده می‌آید!/ آیا خشمگینی؟/ بنویس!/ من عربم/ و با دوستان در کارگاهی کار می‌کنم/ هشت کودک دارم/ قرص نانی برایشان در می‌آورم/ و لباس‌هایی و دفتر/ از سنگ.../ و به صدقه‌های درگاہت توسل نمی‌جویم/ و پست نمی‌شوم/ در برابر چهارچوب نگاهت!/ آیا خشمگینی؟/ بنویس!/ من عربم/ من نامی بدون لقبم/ صبورم در کشوری که تمام ساکنانش با جوشش خشم زنده‌اند/ ریشه‌هایم... قبل از تولد زمان پا گرفتند/ و قبل از شکوفایی روزگاران/ قبل از سرو و زیتون/ و قبل از رشد شاخه‌ها/ پدوم... از خاندان گاو آهن است/ و نه از اربابان اشرف!/ و جدم وفاتنی بود/ بدون حساب و نسیی!/ منزلم، کلبه ناظوری است/ از نی‌ها و شاخه‌ها/ آیا مقام تو را ضمی می‌سازد؟/ من نامی بدون لقبم/ بنویس!/ من عربم/ رنگ موهایم... مشک‌ی است/ رنگ چشم‌هایم... قهوه‌ای است/ روی سرم عقالی است روی کوفیه/ و دست‌هایم چون سنگ محکمند/ لمس‌کنندگان را می‌خراشند/ و بهترین غذایی که دوست دارم، روغن است و بنشن/ من از قریه دورافتاده گمنامی هستم/ خیابان‌هایش بی‌نامند/ و تمام مردانش در مزرعه‌اند و کارگاه!/ آیا خشمگینی؟/ بنویس!/ من عربم/ باغ‌های انگور اجدادم را چپاول کردی/ و زمین‌ی را که می‌کاشتم/ من و تمام فرزندانم/ و پرابهان/ و برای تمام نوه‌هایم/ چیزی باقی نگذاشتی

م تفاوت‌ترین مصاحبه بعد از ۱۰ سال

شاید متفاوت‌ترین مصاحبه با محمود درویش را باید مصاحبه‌ای دانست که او با مرشلیان در فرانسه کرد و این گفت‌وگو در قالب کتاب «قمارباز» منتشر شد. این گفت‌وگو دلیل جذابیتش این بود که درویش حدود ۱۰ سال با هیچ خبرنگاری مصاحبه نکرده بود. روایت ایوانا مرشلیان از این دیدار این گونه است: «روزگاری که بیماری و غیاب با نام شاعر فلسطینی، محمود درویش همراه نبود. او ستاره بود و بس، در شهر نور که مرحله تلاطی شعر خویش را در آن گذرانند، در غوغای حضور و نشر و نوشتن و شب‌های شعر. آنجا بود که شاعر ما پنجاه‌سالگی‌اش را جشن گرفت.» این دیدار چندباری تکرار می‌شود. مرشلیان در این گفت‌وگو از روزگار درویش در غربت و خاطراتش از فلسطین فراتر می‌رود و انگار که به یک تاریخ شفاهی از فلسطین می‌رسند.

تعریف نویسنده آمریکایی از درویش

الیس ملیستور واکر، از جمله نویسندگان آمریکایی منتقد به سیاست‌های تبعیض‌نژادی است که بارها و بارها موضع خود را در این باره اعلام کرده است. به دلیل اعلام موضع او در قبال اسرائیل و سیاست‌های نژادپرستانه این رژیم تعدادی از سخنرانی‌های واکر در دانشگاه‌های آمریکا از سوی مسئولان لغو و تدریس کتاب‌های او در این کشور هم ممنوع شده است. این نویسنده آمریکایی در سال‌های اخیر بخشی از توجه خود را معطوف به وقایع فلسطین و اقدامات اسرائیل علیه مردم غزه کرده است. او یادداشتی درباره محمود درویش شاعر و نویسنده فلسطینی نوشته و به نقش این شاعر در روشنگری مردم جهان نسبت به وقایع فلسطین اشاره کرده است. در بخشی از یادداشت واکر آمده است: «محمود درویش شاعری است که از دل تعدی و تجاوز و ظلم و ستم و ترور نوشته و در سن کمی نیز درگذشت و در نهایت قلب خود را در این راه داد. او نمونه‌ای از یک نویسنده بود که آگاهانه درباره فلسطین نوشت، واکر در ادامه به ناآگاهی بسیاری از مردم جهان نسبت به قضیه فلسطین اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: «و ممکن است در عصر ما هنوز کسانی باشند که ماجرای فلسطین را ندانند و نیازمند این باشند که برایشان توضیح داده شود که چطور ماجرای فلسطین ایجاد شد و به اینجا رسید. امکان دارد که بسیاری از مردم تاریخ فلسطین و سلب قدرت مردم این کشور از سوی صهیونیست‌ها را ندانند، آنها نیازمند مطالعه تاریخ واقعی از فلسطین هستند نه تاریخ جعلی و ساختگی آن.»

۹۰۰۰ آوازه خوان شب هنوز صدایی دارد...



هومن جعفری خبرنگار

... و اینکه می‌نویسم از زمانه دیگری است، نه حدیث این روزها و این سال‌ها. دست‌کم یک دهه از آن روزها گذشته است، من، سرگردان و بی‌پناه، به محمود درویش پناه بردم. نه به ترانه‌ها و نه به ترجمه‌ها و نه به معنای چیزی که می‌گفت که به صوتش! به شعرخوانی خیره‌کننده‌اش و به آن صدای غیرقابل‌توصیف و حزنی که در صدایش بود و خشمی که در کلامش می‌توانستی به وقت اوج گرفتن گوش کنی و دیوانه شوی. صدایش می‌توانست هم صلح باشد و هم جنگ و کلامش می‌توانست هم بازخوانی روایت یک شکست باشد و هم سرآغاز یک انقلاب. در وجودش پیامبر پیبری خفته بود که به وقت شعرخوانی‌اش بیدار می‌شد. در صدایش، در وقت اوج گرفتن صدایش، در اشعارش، در سکوت سالن‌های پرشده از مستمعان میخکوب‌شده‌اش، در اوج گرفتن بندبند نوشته‌هایش، در آن شلیک نهایی دو دقیقه پایانی که کلمات بریده‌بریده را مثل گلوله‌های مسلسل شلیک می‌کرد چاره‌ای جز محو شدن و میخکوب ماندن نداشتی. حتی نیازی نبود عربی بلد باشی یا ویدئوها زیرنویس داشته باشد. او که ماشین زبانش را روشن می‌کرد باید چشم‌ها را می‌بستی و محو کلماتی می‌شدی که مثل گلوله شلیک می‌کرد و حزن دهه‌ها حقارت و جلالی وطن در تک‌تک بندهایش موج می‌زد.

محمود درویش، «بی‌وطن» بود. وطنش را به ضرب گلوله و خیانت از او ربوده بودند و برایش چیزی نمانده بود جز خاطره‌ها. مشی و مرام سیاسی او به کنار این بشر به ذات ذره‌ای آرامش نداشت. برای پس گرفتن وطنش هر آنچه بگوییید کرد. شعر نوشت و زندان رفت و کتاب بیرون داد و روزنامه‌نگاری کرد و انجمن تاسیس کرد و به سیاست پیوست و از سیاست دل کند و در همه این احوال شعر گفت. شعر برای او چون سیگارهایی بود که می‌کشید. چون نان گندم و قهوه‌ای که مادر برایش به زندان برد و سرباز اسرائیلی به زمین ریخت. اتفاقی که کلید خلق شعر معروف «احن الی خبز امی» یا «دلتنگ نان مردم هستم» را زد و بعدها نیز مارسل خلیفه، خواننده شهیر لبنانی اجرای کرد تا ماندگارتر شود. او در زندگی هرچیزی را کنار گذاشت جز فلسطین و شعر. برایش این دو معامله‌ناپذیر بودند و تا آخر عمر سفیر هردویشان ماند. سفیر فلسطین و سفیر شعر. او فلسطین را با خود به هرجایی از جهان صادر کرد. بسیاری در دنیا فلسطین را با شعر او شناختند و بسیاری در دنیا با آشنایی با درد او به درد فلسطین و مردمش پی بردند. می‌توانید محمود درویش را گوش کنید. حتی بدون ترجمه. بدون زیرنویس. چشم بندید و به آن صدای زنگ‌دار گوش کنید که برای شما از صبرا و شتیلا می‌خواند، از تفتیش قلب یک زندانی، از آوازه‌خوان شب، از دلیل ریزش باران، از کوچک شدن عشق در قلب به وقت تبعید، از عروس شدن در رویای ماه به وقت تشیع جنازه، از خواندن ترانه برای سگ‌ها، از فراموش شدن همچون کنیسه‌ای متروک، از خواب دیدن زمین آسمان، از ابر فرودگاه، از سرزمین خون واژه‌ها و بلبل، از تکرار افسوس بر گذشته، از عطر نان در بامداد، از خوف خودکامگان از ترانه‌ها، از انتظار پرنده‌ای برای تابستان، از نشستن گنجشکی روی شانه‌های زنی و از فروریختن برگ‌های پاییز به روی تابستان.

سینه‌اش را تفتیش کردند و جز قلبش چیزی نیافتند

قلبش را تفتیش کردند غیر ملتش چیزی نیافتند

صدایش را تفتیش کردند به غیر اندوهش چیزی نیافتند

اندوهش را تفتیش کردند جز زندانش چیزی نیافتند

زندانش را تفتیش کردند جز خودشان را در بند نیافتند

و شب، شب بود و آوازخوان، آواز می‌خواند...

فرهنگ‌نگار

فرهنگ‌نگار



پنجشنبه ۲۰ مهر ۱۴۰۲



شماره ۳۹۷۹



WWW.FDN.IR



FARHIKHTEGANDAILY